



فلسفه هگل سرچشمه اندیشه‌های بزرگ قرن نوزده

کار علمی «هگل» بستری را به وجود آورد که تحولات عمده در اندیشه‌های اروپایی از آن برخاسته است. «مرلوپنتی» در مورد او می‌گوید: «سرچشمه‌های همه اندیشه‌های بزرگ فلسفی قرن گذشته در فلسفه هگل وجود دارد.»

کار علمی «هگل» بستری را به وجود آورد که تحولات عمده در اندیشه‌های اروپایی از آن برخاسته است. «مرلوپنتی» در مورد او می‌گوید: «سرچشمه‌های همه اندیشه‌های بزرگ فلسفی قرن گذشته در فلسفه هگل وجود دارد.»

به گزارش خبرنگار مهر، در چهل و ششمین سال زندگی ایمانوئل کانت، بیست و یکمین سال زندگی یوهان ولفگانگ گوته و چهل و هشت سال قبل از تولد کارل مارکس، یعنی در سال ۱۷۷۰ همزمان با سال تولد لودویگ فون بتهون، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل - فرزند خلف رومانتیسیسم - کسی که «مرلوپنتی» در مورد او می‌گوید: «همه اندیشه‌های بزرگ فلسفی قرن گذشته ... سرچشمه‌هایشان در فلسفه هگل وجود دارد.»، به دنیا آمد.

کار علمی هگل بستری را به وجود آورد که تحولات عمده در اندیشه‌های اروپایی از سال ۱۸۳۱ به بعد از آن برخاسته است. «پیتیر سینگر» در مورد وی می‌گوید: «هیچ فیلسوفی در قرن نوزدهم یا بیستم تأثیری را که هگل در جهان گذاشته، نگذاشته است.» تنها استثنای ممکن به این گفته و ادعای بزرگ و بسیار کلی احتمالاً «کارل مارکس» است که خود او نیز سخت تحت تأثیر هگل بوده است. بدون هگل نه تحولات فکری دویست سال اخیر در مسیری که افتاده است می‌افتاد و نه تحولات سیاسی.

از نظر فرهنگی، هگل در عصر زرین آلمان می‌زیست. بزرگان و نوایی مانند لسینگ، گوته، شیلر، بتهون، شلایرماخر، نووالیس، برادران اشگل، هردر، شلینگ، کانت، هولدرلین، میشله، فیخته، موتسارت، مندلسون، هایدن و ... که تقریباً هم عصر او بودند، هر کدام برگ زرینی در تاریخ کشورشان و جهان نوشتند.

تولد و زندگی

هگل در ۲۷ اوت سال ۱۷۷۰ در اشتوتگارت آلمان به دنیا آمد. (منطقه‌ای که ما اکنون آن را آلمان می‌نامیم، از ۳۰۰ امپرنشین و دوک‌نشین و شهر آزاد تشکیل می‌شد که به اسم امپراتوری مقدس روم با هم نوعی پیوستگی سست و آزاد داشتند و «فرانسیس اول» از اتریش بر آنها ریاست داشت) خانواده هگل جزو مسیحیان پیرو لوتر بوده و به تعصب در ایمان و اعتقاد خود شهرت داشتند. (این خانواده ظاهراً جزو اقلیتی بوده است که در قرن شانزدهم به علت گرایش‌های صادقانه به تعلیمات لوتر سخت مورد آزار و اذیت قرار گرفته و به ناچار موطن اصلی خود را ترک و به «سوآب» مهاجرت کرده است.

پدر او «گئورگ لودویگ هگل» از مأمورین پایین رتبه اداره مالیات حکومت ورتمبرگ و مادرش «ماریا ماگدالنا فرام»، زنی با فهم و دارای ذوق سلیم بود. هگل فرزند ارشد خانواده بود و دو فرزند دیگر خانواده به ترتیب سن عبارتند بودند از: خواهرش «کریستیان» که هگل در تمام عمر رابطه‌ای نزدیک به او داشت و برادرش «لودویگ» که بعدها افسر ارتش شد.

وی در سال ۱۷۷۵، یعنی یک سال قبل از چاپ کتاب «بررسی‌هایی درباره ماهیت و علل ثروت ملل» توسط آدام اسمیت پدر علم اقتصاد و اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا وارد مدرسه ابتدایی در اشتوتگارت شد. او کودکی بدون ظرافت بوده و کوچک‌ترین استعدادی در امور ذوقی و تخیلی نداشته است. می‌گویند او وزن اصوات و موسیقی را در نمی‌یافته و هیچ گاه نتوانسته است مثل همسالان خود رقص و آواز یاد بگیرد. بعدها هم که علاقه‌ای نسبت به موسیقی نشان می‌دهد و درباره هنر به تجزیه و تحلیل می‌پردازد، فقط جنبه نظری دارد، نه عملی. در مجموعه آثار و نوشته‌هایش حتی یک اشاره هم به بتهون نمی‌توان یافت. از «هایدن» نیز نامی در آن‌ها نیست، ولی چند بار «موتسارت» را ستوده و اپرای آرایشگر سویل اثر «روسینی» را دوست می‌داشته است. او دانش آموزی با وجدان تحصیل بود و بخش زیادی از وقت خود را صرف آموزش‌های کلاسیک کرده و به عنوان بهترین شاگرد کلاس از مدرسه فارغ‌التحصیل شد.

در سال ۱۷۸۰ وارد مدرسه مذهبی «گومنازیم ایلولستر» شد. وی از تمام کتاب‌های مهمی که می‌خواند تحلیل کاملی به عمل می‌آورد و قطعات مفصلی از آن‌ها را رونویسی می‌کرد. علاوه بر علاقه زیاد و فوق‌العاده به مطالعه، همیشه می‌خواست است در جریان امور سیاسی و اجتماعی قرار گیرد و در بازی شطرنج نیز مهارت داشته است. در این دوران یادداشت‌های روزانه خود را به دو زبان آلمانی و لاتینی تهیه می‌کرد.

در سال ۱۷۸۳، یعنی در سن ۱۴ سالگی مادر خود را از دست داد. در سال ۱۷۸۷، یک سال قبل از اتمام تحصیلات متوسطه کتابی

«درباره دین یونانیان و رومیان» نوشت. در سال بعد دیپلم پایان تحصیلات متوسطه خود را گرفت و اشتوتگارت را برای ادامه تحصیل در مدرسه الهیات فرقه پروتستان به قصد توبینگن ترک کرد و با استفاده از بورس تحصیلی دوک وورتمبرگ در این مدرسه نام‌نویسی کرد. وقتی اشتوتگارت را ترک می‌کرد و به دلیل خصوصیات اخلاقی هیچ گاه با ویژگی‌های اخلاقی و خصوصیات مخصوص دوران جوانی آشنایی نداشته و مصاحبت با بزرگسالان را بر در کنار کودکان و همسالان خود بودن ترجیح می‌داد علی‌رغم سن پایین مرد پخته‌ای شده بود.

دوره مدرسه الهیات مدرسه توبینگن به طور اجباری پنج سال بوده است، در آنجا دو سال فلسفه، دو سال الهیات تدریس می‌شده است و سال آخر به تهیه رساله پایان‌نامه اختصاص داشته است. این حوزه جایی بود برای آموزش مردان جوان برای خدمت در دستگاه دولتی، کلیسا و یا تدریس.

هگل در توبینگن با افرادی آشنا می‌شود که شاید خود نمی‌دانستند که بعدها، افکار، اندیشه‌ها و آثار آنها نه تنها فرهنگ آلمان، بلکه فرهنگ بشریت را تا سال‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهد. او با «یوهان کریستیان فریدریش هولدرلین» و «فریدریش ویلهلم یوزف فون شلینگ» آشنا می‌شود. در مدرسه هگل برعکس دانشجویان در موقع فراغت شمشیر بازی و اسب سواری نمی‌کرده است. هیچ گاه رقص یاد نمی‌گیرد و به همین دلیل دخترها او را «پیرمرد» خطاب می‌کرده‌اند و این اسم تا آخر عمر بر روی او می‌ماند.

هگل در توبینگن به همراه دوست جدید خود شلینگ برای تجلیل از انقلاب فرانسه درختی با نام آزادی در میدان شهر می‌کارند. در همین سالها او دو زبان انگلیسی و فرانسه را نیز یاد می‌گیرد و در سال ۱۷۸۸ رساله‌ای با عنوان «چند تفاوت میان شاعران قدیم و جدید» می‌نویسد. این رساله که مرکب از سه متن است نخستین بار بوسیله «هوفمایستر» درباره سیر تحول هگل در سال ۱۹۳۶ انتشار یافت.

هگل بعد از دو سال تحصیل در مدرسه الهیات توبینگن یعنی در سن بیست سالگی برای بدست آوردن مدرک اجتهاد فلسفه رساله کوچکی به رشته تحریر درآورد که موضوع آن به علت انقلاب کبیر فرانسه از لحاظی باب روز بود. عنوان این رساله از این قرار است: «چگونه می‌توان انسانی را که نه به بقای نفس اعتماد دارد و نه به وجود خداوند ملزم به انجام وظایفش کرد؟، جوابی که وی در رساله خود به این سؤال داده است تا حدودی ملهم از فلسفه کانت بوده است.

با این حال در این رساله به‌عکس روش کانت تمایلی برای اثبات وجود خداوند از لحاظ عقل نظری دیده می‌شود. سه سال بعد هگل امتحان درس الهیات را می‌دهد و برای بدست آوردن مدرک تحصیلی مقدماتی پایان‌نامه‌ای به زبان لاتینی با عنوان مشکلات کلیسای جدید وورتمبرگ می‌نگارد. این رساله جنبه دینی ندارد و اعتقادات شخصی وی نیست. در حقیقت از داوطلبان امتحان الهیات خواسته می‌شده است به هجده سؤال مطرح شده بدون هیچ اظهار نظری شخصی پاسخ دهند.

در سال ۱۷۹۳ از رساله خود در برابر هیئت داوران دفاع کرد و موفق به دریافت دانش‌نامه می‌شود. در این دانش‌نامه نوشته شده بود که وی دارای صفات و سجایای نیک است و در کلام و زبان‌شناسی تحصیلات خوبی دارد، ولی در فلسفه چندان مهارت و استعداد ندارد. در همان سال اتمام تحصیلات، رساله‌ای درباره دین ملی و مسیحیت نوشت. هگل پس از اتمام تحصیلات بعد از چند هفته استراحت در خانه پدری در شهر اشتوتگارت از پیشه کشیشی در فرقه پروتستان روی بر می‌گرداند و مانند اسلاف نامدارش کانت و فیخته به تدریس خصوصی در شهر «برن» می‌پردازد و در سال ۱۷۸۹ شغلی مشابه در فرانکفورت را که هولدرلین برایش تضمین کرده بود با خوشنودی می‌پذیرد.

در سال ۱۷۵۹، هگل کتاب «زندگی مسیح» را نوشت که بعدها این کتاب را از میان برد و همچنین کتاب «موضع دین مسیحی» را که این دو نوشته در مجموعه‌ای با عنوان نوشته‌های هگل جوان درباره حکمت الهی در سال ۱۹۰۷ در توبینگن چاپ و منتشر شد. در همان سال هگل با تأثیر پذیرفتن از وقایع انقلاب فرانسه در نامه‌ای به شلینگ می‌نویسد: «راه حل ما عقل و آزادی است.» در سال ۱۷۹۶ کتاب با عنوان «نقد مفهوم دین تحصیلی» را به رشته تحریر در می‌آورد. در سال ۱۷۹۷ وقتی که هولدرلین کتاب «هایپریون» را منتشر می‌کرد هگل کتاب «وضع داخلی جدید در وورتمبرگ» را نوشت که در سال ۱۹۱۳ خبر و نوشته‌های سیاسی هگل به وسیله لاسون در لایپزیک منتشر شد. همچنین در سالهای ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ کتاب‌های «ترجمه و تفسیر نامه‌های ژان ژاک کانت»، «روح مسیحیت و تقدیر آن»، «تفسیر کتاب استوارت به نام «بررسی‌هایی درباره اصول اقتصاد سیاسی» را نوشت.

در سال ۱۷۹۹ پدر هگل مُرد و به او مبلغ ۱۵۰۰ فلورن ارث رسید. با این مبلغ دیگر وی خود را نیازمند تدریس و تعلیم نمی‌دید. نامه‌ای به دوست خود شلینگ می‌نویسد و از او در انتخاب شهری که غذای ساده و کتاب فراوان داشته باشد مشورت خواست. شلینگ، شهر «ینا» را پیشنهاد و توصیه کرد. همچنین دانشگاه ینا در این شهر پرچرب و جوش‌ترین دانشگاه در سالهای دهه

۱۷۹۰ بود. در آن سال‌ها در ینا، شیلر درس تاریخ می‌گفت، نووالیس و اشگل رمانتیسم را ترویج می‌کردند و فیخته و شلینگ فلسفه خود را تدوین می‌نمودند.

در سال ۱۷۸۱ «ویلیام هرشل» با کشف سیاره اورانوس در ستاره‌شناسی شور و هیجانی به پا کرد؛ زیرا در آن زمان که ماه دیگر در شمار سیاره‌ها نبود و شماره سیاره‌ها بار دیگر به رقم قدیمی هفت می‌رسید. در سال ۱۸۰۰ هگل بر اساس الهام کانت رساله‌ای نوشت تا ثابت کند ضرورتی طبیعی سبب شده است که سیاره‌ها هفت تا باشد و این اتفاقی نیست. از بخت بد، درست پس از نگارش این مقاله، ستاره‌شناسی فعال به نام «جوزیه پیانسی» در اول ژانویه ۱۸۰۱ سیاره هشتمی را به نام «سرس» کشف کرد.

در سال ۱۸۰۱ از رساله‌ای که به عنوان شرط ورود به ینا نوشته بود دفاع کرد و در ابتدا با سمت مدرس خصوصی، یعنی به عنوان مدرس بدون مزایایی که منبع درآمدش شهریه‌های پرداختی از سوی دانشجویان شرکت کننده در درس‌هایش بود به کار پرداخت. عنوان رساله هگل بررسی نجوم جدید کپلر، نیوتن و کانت که در آن سعی کرده بود از کپلر در برابر نیوتن دفاع کند.

ورود به دانشگاه ینا

دانشگاه ینا، زمانی که هگل وارد آن شده بود در سرآغاز دوران افول خویش بود. فیشته آن را در سال ۱۷۹۹ ترک کرده بود و شلینگ در سال ۱۸۰۳ از آنجا رفت. در سال ۱۸۰۵ هگل بنا به توصیه گوته وزیر آموزش و پرورش ایالت وایمار به سمت دانشیار در دانشگاه ینا پذیرفته شد. در بین سالهای ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۵ هگل رسالات و مقاله‌هایی در روزنامه «نقادی فلسفه» که متعلق به شلینگ بود، نوشت که عبارتند از: رساله «مدار سیاره و تفاوت میان سیستم‌های فیشته و شلینگ» و نگارش رساله «نظام اخلاق اجتماعی» و مقاله‌هایی درباره ماهیت نقادی فلسفه، عقل سلیم چگونه فلسفه را درک می‌کند. رابطه بدبینی‌گرایی با فلسفه ایمان و دانش، درباره پرداختن به حقوق فطری با شیوه‌های علمی، نقدی بر کانت، فیخته و یاکوبی.

در سال ۱۸۰۴، هگل به سمت ممتحن انجمن معدن‌شناسی شهر ینا منصوب شد و دو سال بعد امپراتور ناپلئون وارد ینا و امپراتوری عظیم هزارساله روم برچیده شد و هگل که به ناپلئون لقب «جان جهان» داده بود، مجبور می‌شود دست نوشته‌های معروف‌ترین اثر فلسفی خود پدیدارشناسی روح را با خود ببرد. اجل به کانت اجازه نمی‌دهد و وی دو سال قبل از منتشر شدن پدیدارشناسی ذهن (روح)، جهان مادی را ترک می‌کند. هگل در نامه‌ای به تاریخ اول مه ۱۸۰۷ به دوست و همکارش شلینگ می‌نویسد: «نوشته من بالاخره به پایان رسیده است.»

در اوایل سال ۱۸۰۷، وقتی کتاب پدیدارشناسی منتشر شد، شلینگ دید دیباچه کتاب حاوی حمله‌ای جدلی به نظریات متعلق به اوست و وی ناراحت شد. هگل نامه‌ای به او نوشت و توضیح داد که منظورش انتقاد از مقلدان بی‌لیاقت وی بوده است، نه خود او. شلینگ پاسخ داد که چنین فرقی در دیباچه گذاشته نشده است و نخواست آرام شود. از این‌جا دوستی هگل و شلینگ به سر آمد.

در سال ۱۸۰۷ هگل از طریق دوستی بنام «نیتهامر»، مدیریت روزنامه «گازت بامبرگ» را برعهده می‌گیرد. در این سال‌ها، فرانسوی‌ها بحث انتقادی و سیاسی را ممنوع کرده‌اند و فقط يك روزنامه خبری اجازه انتشار داشت. جای تعجب دارد که چگونه هگل به يك مهاجم و دشمن لقب جان جهان را می‌دهد؟ دشمنی که بحث انتقادی و سیاسی را ممنوع کرده و فقط يك روزنامه خبری اجازه انتشار داده است؟!

در ابتدای این سال تولد فرزند نامشروعی از او و همسر صاحب خانه‌اش در ینا که لودویگ نام گرفت، زندگی او را تحت تأثیر قرار داد. در همان سال هگل به عضویت افتخاری در انجمن علوم طبیعی هایدلبرگ در می‌آید، گرچه انتشار مقالات و آثار فلسفی اعتباری برای هگل به وجود آورده بود؛ اما در آن سال‌های پر آشوب امید چندان برای یافتن سمت دانشگاهی دیگر وجود نداشت. يك سال بعد بر اثر اقدامات «نیتهامر»، نخست به دبیری و سپس به مدیریت دبیرستان «سنت اژید» واقع در نورنبرگ منصوب شد. اگر چه چنین سمتی برای هگل مایه افتخاری نبود؛ اما در مجموع به او بد نمی‌گذشت. بودجه دبیرستان محقرانه بود و حقوق گاه دیرتر از موعد پرداخت می‌شد؛ اما تدریس فلسفه حتی به دانش‌آموزان دبیرستانی به وی برای تمرکز و تعالی اندیشه‌اش یاری می‌رساند.

در سال ۱۸۱۰، کتاب «مبانی فلسفی» را تدوین نمود و يك سال بعد در سن ۴۱ سالگی با ماری فن توچه دختری سناتوری از نورنبرگ - که بیست سال از خودش جوان‌تر بود ازدواج کرد. از این ازدواج دو پسر که یکی «کارل» و دیگری را «امانوئل» نامگذاری می‌کند به دنیا آمدند. فرزند نامشروع هگل نیز بعد از مرگ مادرش به خانواده پیوست. يك سال بعد تنها برادر هگل در نبرد ناپلئون در روسیه کشته شد.

بعد از آن کتاب «علم منطق» را در ۳ جلد بین سال‌های ۱۸۱۶-۱۸۱۲ منتشر می‌کند که تمام آلمان را به جهت صعوبت در فهم و دشواری نویسی متحیر می‌سازد. در سال ۱۸۱۶ از وی برای تصدی کرسی فلسفه در دانشگاه هایدلبرگ دعوت شد. او با شوقی تازه خود را وقف درس‌های دانشگاهی کرد. هگل در اولین سال اقامت در هایدلبرگ نگارش «دائرةالمعارف علوم فلسفی» را به پایان رساند که در ۱۸۱۷ انتشار یافت.

در همین سال‌ها دو مقاله در سال‌نامه ادبی هایدلبرگ با عناوین گزارشی درباره جلد سوم آثار یاکوبی و درباره مذاکرات دولت‌های وورتمبرگ به چاپ رسانید. کرسی فلسفه دانشگاه برلین بعد از مرگ فیخته خالی بود و هگل به خاطر شهرت روزافزون خود، توسط وزیر آموزش و پرورش پروس فن آشتاین- به طور مستقیم برای تدریس فلسفه در دانشگاه برلین دعوت شد و آن را پذیرفت.

هگل، کرسی فلسفه برلین را از سال تولد کارل مارکس یعنی ۱۸۱۸ تا پایان عمر در اختیار داشت. به زودی او به شخصیت اصلی فلسفه آلمان تبدیل شد و تأثیرگذاری او به حوزه‌های وابسته یعنی تفکر قضایی و سیاسی، الهیات، زیباشناختی و تاریخ نیز سرایت کرد. شمار زیادی در درس‌های او شرکت می‌جستند و بسیاری از آنان مرید او شدند. اندیشه‌های هگل به مدت دو دهه یعنی دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰- کم و بیش بر فلسفه آلمان سیطره داشت. او اقبال آن را داشت که در دوران درخشش ستاره اش، جهان را بدرود گوید.

در برلین او «فلسفه حقوق» را نوشت و مجموعه عظیم درس‌هایش در فلسفه تاریخ، زیبایی‌شناسی، فلسفه دین و تاریخ فلسفه را منظم کرد که پس از مرگش منتشر شد. در سال‌های ۱۸۲۴ و ۱۸۲۷ سفرهایی به پراگ، وین، جزیره روگن، سوئیس، هلند و پاریس داشته است و در سال ۱۸۲۹ در اوج دوران محبوبیت به ریاست دانشگاه برلین برگزیده شد. در آن سال نخستین قسمت مقاله ای درباره قانون اصلاحات در انگلستان در روزنامه دولت پروس منتشر شد؛ اما این مقاله سانسور شد و بقیه آن انتشار نیافت. در ۱۴ نوامبر ۱۸۳۱ به طور ناگهانی و غیرمنتظره درگذشت. علت مرگ او را در آن زمان وبا تشخیص دادند؛ اما گویا علت واقعی مرگ وی ناراحتی معده‌ای بود که سال‌ها او را رنج می‌داد. او را در کنار فیخته به خاک سپردند و در سفر آخرش توسط جمع کثیری از شاگردان، همکاران و مدیرانش مشایعت شد.

تنها سؤال و ایراد کار علمی ای که به هگل می‌توان گرفت و هگل شناسان و زندگی‌نامه نویسان هگل باید به آن پاسخ بدهند این است که با وجود تحقیقات وسیع لسینگ، هردر و از همه مهم‌تر گوته (به خاطر علاقه شدید به حافظ (شاعر ایرانی) و قرآن کریم و دین اسلام) به دین اسلام و فرهنگ مسلمانان؛ اما هگل درباره اندیشه‌ها و دین‌های شرقی چیزی نمی‌دانست و یا اطلاعات اندکی که داشت از منابع و مأخذ فرعی و دست دوم بود و در سراسر گفتار خود درباره ادیان، از اسلام چیزی نمی‌نویسد؟! و در تاریخ فلسفه خود در حالی که بیش از هزار صفحه به فیلسوفان غرب و یونان اختصاص می‌دهد، از فلسفه هندی، چینی، اسلامی و یهود فقط در چهل صفحه صحبت می‌کند؟!

فلسفه هگل پس از او

مکتب هگل پس از مرگ او به دو فرقه راست و چپ تجزیه شد. در جناح راست متفکرانی مانند میشله، گوشل، اودمان، و گابلر بودند که در پی جنبه‌های محافظه‌کارانه عقاید هگل به‌خصوص در منطق، مابعدالطبیعه، فلسفه حقوق و فلسفه رفتند و آنها را بسط و تفصیل دادند. شاخه راست هگلی‌ها از نقطه نظر دین‌شناختی و سیاسی تفسیری محافظه‌کارانه از آثار هگل ارائه دادند. هدف آنها آشتی دادن فلسفه هگل با مسیحیت بوده بود. هگلی‌های راست‌گرا از نظر سیاسی سنت‌گرا به شمار می‌آمدند.

در جناح چپ که به هگلی‌های جوان نیز مشهورند، کسانی چون اشتراوس، فوئرباخ، برونو باوئر، ماکس استیرنز و کارل مارکس از نگرش انتقادی هگل در مسأله دین برای پرورش عقاید خود مایه گرفتند. شاخه چپ هگلی‌ها، سرانجام به دیدگاهی زیبایی‌شناختی کشیده شدند. بسیاری از آنان از نظر سیاسی به اندیشه‌های انقلابی گرایش داشتند.

اختلافات هگل با شلینگ

هگل در آغاز کار علمی سخت زیر نظر شلینگ بود؛ اما به زودی دریافت که نظر شلینگ درباره حقیقت یا مطلق، ناقص است و این نظر او را خرسند و راضی نمی‌کرد. ذهن منطقی هگل وجود مطلق را که هیچ گونه تقسیم و تمییز نمی‌پذیرد و حتی جدایی امر ذهنی از امر عینی از لحاظ آن امری خارجی و عارضی است بر نمی‌تابد و به آن می‌شود که حقیقت عقلی برای تحقق خود ذاتا به تقابل ذهن و عین محتاج است. از این جهت نباید جدایی ذهن و عین را امری عارضی و خارجی شمرد چه این جدایی از ذات حقیقت بر می‌آید.

همچنین هگل برخلاف شلینگ نمی‌توانست بپذیرد که سیر هماهنگ ذهن و عین اهمیتی یکسان داشته باشد. از لحاظ هگل، اگر چه عین يك ضرورت است، ولی همیشه ذهن غالب بر عین است. با این همه هگل با استفاده از فلسفه شلینگ و برخلاف فیخته وجود مطلق را امری ذهنی نشمرد، بلکه قائل شد که وجود مطلق دوجهی است، هم ذهنی و هم عینی است. هگل از مفهوم مطلق در فلسفه شلینگ انتقاد می‌کند و آن را به مثابه گلوله‌ای می‌داند که از تفنگی رها شده باشد و همچنین در جای دیگری این مطلق را همچون شبی می‌داند که در آن همه گاوها سیاه به نظر می‌رسند. مقصود او از مثال اول این است که مطلق را که فهم ما نتواند با طی کردن مراحل نظری معقول دریابد، نباید مفهومی فلسفی دانست و منظور او از انتقاد دوم این است که تفاوت‌ها را نمی‌توان با توسل به مطلق منکر شد بلکه باید آن‌ها را توضیح داد و جای آن‌ها را در مطلق معین کرد.

به بیان دیگر مفهوم مطلق باید قابل تشریح عقلی و بیانگر تفاوت‌ها باشد. از نظر هگل مفهوم مطلق باید در عین حال، جامع کثرت و وحدت و مدرک و مدرك باشد؛ اگر بپرسیم چگونه می‌توان این امور متضاد را در يك مفهوم گنجانید؟، هگل پاسخ می‌دهد که چگونگی را باید در روش دیالکتیک جست. این نقد هگل از مفهوم مطلق در فلسفه شلینگ موجب شد که دوستی چند ساله آن‌ها پایان یابد.

شلینگ بعد از مرگ هگل، درسهای درباره فلسفه وحی در برلین برگزار کرد. سورن کی‌یر کگور در سال ۱۸۴۱ با پیش‌زمینه ذهنی که تأثیر ناخوشایندی از فلسفه هگل در ذهن داشت و نسبت به نفوذ فزاینده نظام هگلی در متفکران کلیسای لوتری دانمارک در آن زمان نیز دیدی انتقادی داشت، در این درس‌ها شرکت جست. درس‌هایی که مشتمل بر حمله‌ای بسیار متهم کننده به هگل از منظر مسیحی بود. کی‌یر کگور در نامه‌ای به برادرش می‌نویسد: «مهم‌گویی شلینگ پایانی ندارد... دارم برلین را ترك می‌کنم و به کپنهاگ می‌شتابم.»

منابع:

- ۱- رامین جهاننگلو. هگل و سیاست مدرن. انتشارات هرمس. چاپ دوم. ۱۳۷۹.
- ۲- رامین جهاننگلو. حاکمیت و آزادی. نشر نی. چاپ اول. ۱۳۸۳.
- ۳- پیتر سینگر. هگل. عزت‌الله فولادوند. انتشارات طرح نو. چاپ اول. ۱۳۷۹.
- ۴- هنری توماس. بزرگان فلسفه. فریدون بدره‌ای. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ چهارم.
- ۵- ج. برونوفسکی و ب. مازلیش. سنت روشنفکری در غرب. لیلا سازگار. نشر آگاه. چاپ دوم. ۱۳۸۳.
- ۶- چارلز تیلور. هگل و جامعه مدرن. منوچهر حقیقی راد. مرکز چاپ اول. ۱۳۷۹.

نویسنده: سید حسین امامی